

پایه نظری موعظه‌پذیری (اتّعاذ) بر اساس قرآن و حدیث

عباس پسندیده*

فاطمه عسکریان**

چکیده

هدف این پژوهش، بررسی چارچوب نظری موعظه‌پذیری بر اساس قرآن و احادیث می‌باشد. این پژوهش کتابخانه‌ای - توصیفی با روش تحلیل محتوا به کشف و بررسی عناصر مؤثر در پذیرش موعظه پرداخته و سپس مناسبات میان آنها را بررسی کرده و نظام حاکم بر آنها را مشخص ساخته است. یافته‌های این پژوهش آن است که ایمان، تقوا، عقل، زهد، واعظ درونی، قلب نرم و منعطف و هوشیاری، از عناصر مؤثر در پذیرش موعظه هستند که در سه گروه عناصر شناختی، عاطفی و عملکردی طبقه‌بندی می‌شوند. بر این اساس، چارچوب نظری موعظه‌پذیری، مبتنی بر خود عقلائی، خود عاطفی، خود مهارگر و خود موعظه‌گر است. از سویی باید پیش از موعظه، این چهار «خود» را در افراد به وجود آورد و تقویت نمود که این وظیفه دستگاه‌های تبلیغی، آموزشی و پرورشی است. از سوی دیگر می‌توان با طراحی ابزار سنجش آن، به بازنمایی افراد موعظه‌پذیر از انسان‌های موعظه‌ناپذیر اقدام نمود.

واژگان کلیدی

موعظه، موعظه‌پذیری (اتّعاذ)، قرآن، حدیث.

طرح مسئله

موعظه از موضوعات مهم اخلاق اسلامی است که موجب زنده شدن دل‌ها،^۱ (نهج البلاغه: ۳۹۲)

pasandide@riqh.ac.ir

* استادیار دانشگاه قرآن و حدیث.

** کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۲۹

۱. الإمامُ علیٌّ علیه السلام فی وصیّته لابنیه و هو یعطّه: أحي قلبك بالموعظة.

جلادهنده قلب‌ها،^۱ (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۱ / ۳۷۵) از بین برنده غفلت‌ها^۲ (همان: ۳ / ۲۰۰) و موجب بیداری انسان‌ها (همان: ۳۲۲)^۳ است. همه فرستادگان الهی از موعظه در هدایت مردم بهره برده‌اند. قرآن کریم برای هدایت مردم، حضرت محمد ﷺ را به سه روش، حکمت، موعظه حسن و جدال احسن فرامی‌خواند.^۴ (نحل / ۱۲۵) واعظ در روایات، منحصر در انسان نیست؛ بلکه مخلوقات،^۵ (مفید، ۱۴۱۳: ۳۴۰) قیامت،^۶ (نهج البلاغه: ۲۸۱) قبر،^۷ (ابن شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۱۸۸) تجربه^۸ (صحیفه سجادیه: ۱۶۶) و حتی روزه^۹ (صدوق، ۱۳۸۵: ۱ / ۲۷۰) «واعظ» معرفی شده‌اند. افزون بر این، در متون دینی اموری مانند: قرآن،^{۱۰} (یونس / ۵۷) عبرت،^{۱۱} (نهج البلاغه: ۲۲۳) تجربه،^{۱۲} (ابن شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۸۵) عقوبت،^{۱۳} (بقره / ۶۶) آثار گذشتگان،^{۱۴} (ابن طاووس، ۱۴۰۹: ۱ / ۱۵۵) جسد مردگان،^{۱۵} (راوندی، ۱۴۰۷: ۲۷۷) قبور،^{۱۶} (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۲) وضعیت مردم، جریان امور زندگی^{۱۷} (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۳ / ۴۲۷) و دهر^{۱۸} (کلینی، ۱۴۰۷: ۸ / ۴۶) موعظه معرفی شده‌اند و برخی از آنها همه

۱. عنه ﷺ: المَوعِظُ صَقَالُ الثُّفُوسِ وَ جَلَاءُ الْقُلُوبِ.
۲. عنه ﷺ: بِالْمَوعِظِ تَنْجَلِي الْغَفْلَةِ.
۳. عنه ﷺ: ثَمَرَةُ الْوَعْظِ الْاِتِّبَاءُ.
۴. اذْعُ اِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ.
۵. يَا بُنَيَّ اِنَّكَ تَنْظُرُ اِلَى مَا لَا تَمْلِكُهُ وَ اَطَّلِ التَّفَكَّرَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فَكَفَى بِهَذَا وَاعِظًا لِقَلْبِكَ.
۶. فَإِنَّ الْعَايَةَ الْقِيَامَةَ وَ كَفَى بِذَلِكَ وَاعِظًا لِمَنْ عَقَلَ وَ مُعْتَبَرًا لِمَنْ جَهَلَ.
۷. الْقَبْرِ مَرَارَهَا فَكَفَى بِهَذَا وَاعِظًا.
۸. اَعْتَذِرْ اِلَيْكَ - يَا اِلَهِي - مِنْ تَطَاثُرِهِنَّ اَعْتِدَارَ نَدَامَةٍ يَكُونُ وَاعِظًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنْ اَشْبَاهِهِنَّ.
۹. الصَّائِمُ خَاشِعًا ذَلِيلًا مُسْتَكِينًا ... وَ لِيَكُونَ ذَلِكَ وَاعِظًا لَهُمْ فِي الْعَاجِلِ وَ رَاضًا لَهُمْ عَلَيَّ اَدَاءِ مَا كَلَّفْتَهُمْ.
۱۰. يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ.
۱۱. ... فَاتَّعِظُوا بِالْعِبَرِ.
۱۲. الْعَاقِلُ مَنْ وَعَظْتَهُ التَّجَارِبُ.
۱۳. فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ.
۱۴. بَقِيَتْ آثَارُ الْمَاضِينَ عِظَةً لِّلْبَاقِينَ وَ الشَّهَوَاتُ غَالِبَةٌ وَ اللَّذَاتُ مُجَادِبَةٌ.
۱۵. فَإِنَّ الْجَسَدَ الْخَاوِيَّ عِظَةٌ بِاللِّغَةِ.
۱۶. قُمْ عَلَيَّ قُبُورِ الْأَمْوَاتِ فَنادِهِمْ بِالصَّوْتِ الرَّفِيعِ لَعَلَّكَ تَأْخُذُ مَوْعِظَتَكَ مِنْهُمْ.
۱۷. يَا بُنَيَّ اَتَّعِظُ بِالنَّاسِ قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ النَّاسُ بِكَ، يَا بُنَيَّ اَتَّعِظُ بِالصَّغِيرِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْكَبِيرُ.
۱۸. فَإِنَّكَ مَوْفُوفٌ وَ مَسْئُولٌ وَ حُذِّ مَوْعِظَتِكَ مِنَ الدَّهْرِ وَ أَهْلِهِ.

حالات،^۱ (صدوق، ۱۳۷۶: ۵۵۶) بلکه همه‌چیز^۲ (همان: ۵۰۹) را موعظه می‌داند.

ارکان اساسی این روش عبارتند از: محتوای موعظه، موعظه‌کننده و موعظه‌شونده. برای ثمربخشی این روش باید هریک از ویژگی‌های خاصی داشته باشد؛ برای نمونه، وقتی موعظه از جنس کلام است، خیرخواهی و اعطای موعظه، در اثرگذاری و عظمت مؤثر است. آنچه به این بررسی مربوط می‌شود، اینکه گاه دو بخش اول (موعظه‌کننده و محتوای موعظه)، تمامی ویژگی‌ها را دارند؛ اما موعظه در برخی افراد تأثیری نمی‌گذارد؛ برای نمونه، انبیا و اولیای الهی به‌عنوان برترین موعظه‌کننده‌ها، همه ویژگی‌های لازم را به‌تمام و کمال دارند و موعظه آنها نیز تمامی ویژگی‌های لازم را دارد؛ اما تمامی مخاطبان ایشان، موعظه را نمی‌پذیرند. یا قرآن کریم، هرچند خود بلیغ‌ترین موعظه است، (کلینی، ۱۴۰۷: ۳ / ۴۲۳) این‌گونه نیست که در تمامی کسانی که آن را می‌خوانند، اثر مثبت بگذارد. در مقابل، برای برخی افراد، همه‌چیز موعظه است و از همه امور پند می‌گیرند. اینجاست که چیزی به نام «اتعاذ» (پذیرش موعظه). (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲ / ۲۲۸) در ادبیات دین معنا می‌یابد. سؤال اصلی این است که در فرض تمام بودن دیگر شرایط موعظه، دلیل نپذیرفتن موعظه از طرف برخی افراد و پذیرفتن آن از طرف گروه دیگر چیست؟ چه ویژگی‌های در پذیرش و عدم پذیرش اثر دارد؟ چرا این ویژگی‌ها باعث پذیرفتن یا عدم پذیرش می‌شوند؟ آیا این ویژگی‌ها دارای نظام و ساختار هستند؟ در این بررسی به دنبال پاسخگویی به این پرسش‌ها هستیم.

پیشینه تحقیق

در موضوع کلی موعظه، چند اثر وجود دارد. کتاب *لؤلؤ و مرجان* از میرزا حسین نوری درباره شیوه موعظه کردن، گام‌هایی در راه تبلیغ از علامه محمدحسین فضل‌الله درباره اسلوب موعظه و ارزش عملی آن، موعظه از سیدمحمد ضیاءآبادی که بیشتر در قسمت واعظ و گاهی در مورد موعظه سخن گفته است، عروج و سقوط سخن از زاهری درباره خصوصیات کلام و بهترین و بدترین کلام. چندین کتاب نیز به جمع‌آوری مواعظ ائمه پرداخته‌اند؛ از جمله *ظرائف الحکمه* یا اندرزهای ممتاز از احمد شببانی.

یک پایان‌نامه نیز با عنوان «شناخت واژه‌های تبلیغی در قرآن (دعوت، موعظه و «ن، ص، ح») از سه دیدگاه ادبی، تفسیری و زبان‌شناسی (فنونولوژی، مورفولوژی، سمانتیک)» نوشته شده است که در هر مورد

۱. اِبْنُ آدَمَ الضَّعِيفُ اَيْنَ يَهْرُبُ مِنْ يَطْلُبُكَ فِي سَوَادِ لَيْلِكَ وَبَيَاضِ نَهَارِكَ وَفِي كُلِّ حَالٍ مِنْ حَالَاتِكَ قَدْ اَبْلَغَ مِنْ وَعَظٍ وَ اَفْلَحَ مَنْ اَتَعَظَّ.

۲. كَتَبَ هَارُونُ الرَّشِيدُ اِلَى اَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَظِيمِي وَ اَوْجَزَ، قَالَ فَكَتَبَ اِلَيْهِ: مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْتِكَ اِلَّا وَ فِيهِ مَوْعِظَةٌ.

۳. اَتَنَفَعُوا بِمَوْعِظَةِ اللّٰهِ وَ الزَّمُوا كِتَابَهُ فَاِنَّهُ اَبْلَغُ الْمَوْعِظَةِ.

به جمع‌آوری بیشتر نظرها پرداخته است. در هر قسمت، جدولی تنظیم شده و از آن گزارش داده شده است. در نهایت، چندین مقاله با عنوان‌های «هنر موعظه»، «موعظه در قیاس با حکمت و خطابه»، «موعظه حسنه» ... منتشر شده است.

در قسمت موعظه‌پذیری، پژوهشی به‌طور جداگانه صورت نگرفته است و تنها در برخی از منابع یادشده به‌اجمال بدان پرداخته شده است و در همین موارد اندک هم، براساس قرآن و روایات نیست؛ بلکه بیشتر آنها جنبه روان‌شناختی دارند که در نصوص دینی ما از آنها سخنی به میان نیامده است. بیشتر افرادی که در این زمینه قلم زده‌اند، به مطالب کلی مانند: «قابلیت قابل و فاعلیت فاعل» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۳ / ۶۵۲) اکتفا کرده‌اند و گاه در ادامه، مثال کوتاهی زده و از آن گذر کرده‌اند و توضیح نداده‌اند که این قابلیت چیست. در هیچ‌کدام از منابع به چارچوب نظری موعظه‌پذیری پرداخته نشده است.

مفهوم موعظه

شناخت مفهوم موعظه، نقش مهمی در یافتن چارچوب نظری موعظه‌پذیری دارد. لغت‌شناسان هر کدام به بخش یا بخش‌هایی از ابعاد آن پرداخته‌اند. خلیل فراهیدی معتقد است موعظه، یادآوری خیر به‌گونه‌ای است که در قلب فرد رقت ایجاد کند.^۱ (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲ / ۲۲۸) وی به ماهیت موعظه (یادآوری) و موضوع (خیر) و اثر قلبی آن (رقت) اشاره کرده است. ابن‌فارس معنای موعظه را ترساندن^۲ (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۶ / ۱۲۶) می‌داند که این اشاره به ماهیت آن است. وی تفاوت میان ترس و موعظه را بیان نکرده است؛ ولی راغب می‌گوید: موعظه دور کردن همراه با ترس^۳ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۷۶) است. وی همچنین کارکرد موعظه (دور کردن) و ماهیت آن (ترساندن) را بیان کرده است. ابن‌منظور می‌گوید: موعظه، نصیحت و یادآوری به وسیله عواقب است و از قول ابن‌سیده نقل کرده که موعظه، یادآوری از طریق بیان ثواب و عقاب است که قلب را نرم کند. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۷ / ۴۶۶) تعریف وی به ماهیت (نصیحت و یادآوری) و وسیله موعظه (بیان عواقب) نظر دارد. طریحی می‌گوید: موعظه به‌معنای ترساندن به‌وسیله بدی عاقبت و همچنین وصیت به تقوا و تشویق و تحریک به طاعت و دوری کردن از معاصی و مغرور شدن به دنیا و زینت‌هایش و مانند اینهاست.^۴ (طریحی، ۱۳۷۵: ۴ / ۲۹)

۱. هو تَدْكِرُكَ إِيَّاهِ الخَيْرَ وَ نَحْوَهُ مِمَّا يَرْقُّ لَهُ قَلْبُهُ.

۲. الوَعظُ: التَّخْوِيفُ.

۳. زَجَّرَ مَقْتَرَنُ بَتَّخْوِيفٍ.

۴. قوله تعالى: مَوْعِظَةٌ (۲ / ۶۶) اي تخويف بسوء العاقبة. ... و المَوْعِظَةُ أَيضاً: عبارة عن الوصية بالتقوى و الحثّ على الطاعات و التحذير عن المعاصي و الاغترار بالدنيا و زخارفها و نحو ذلك. و الوَعْظُ: النصح و التذكير بالعواقب.

بخش نخست تعریف وی نیز به ماهیت (نصیحت و یادآوری) و وسیله موعظه (بیان عواقب) نظر دارد؛ با این تفاوت که به بدی عاقبت تصریح کرده است. پس از نظر وی، موعظه شامل عاقبت مثبت نمی‌شود. وی در ادامه به بیان مصادیق و محتوای موعظه می‌پردازد که عبارتند از: وصیت به تقوا، تشویق به طاعت، تحذیر از معصیت و فریفته شدن به دنیا و زینت‌های آن، که در حقیقت تشویق و تحذیر، جزء مصادیق تقوا به‌شمار می‌روند؛ زیرا خویشتن‌داری به معنا ترک معصیت و انجام طاعت می‌باشد. در *المصباح المنیر* موعظه به امر به طاعت و وصیت به آن^۱ (فیومی، ۱۴۱۴: ۲ / ۶۶۵) تعریف شده که تنها به محتوا اشاره دارد.

در جمع‌بندی تمامی این تعاریف می‌توان گفت: اولاً محتوای موعظه، نصیحت، وصیت و یادآوری، امر به طاعت و نهی از منکر یا به‌طور کلی هر آنچه در آن خیر است می‌باشد؛ ثانیاً دورکنندگی، خصوصیت این کلام است که به‌وسیله بیان عواقب آن با ایجاد ترس و رقت قلب شکل می‌گیرد. در یک کلام، موعظه سه مؤلفه اساسی دارد: یادآوری، رقت قلب، پرهیز و دوری کردن. بقیه امور، ویژگی‌ها و مسائل حاشیه‌ای آن هستند؛ یادآوری در جهت خیر است و رقت قلب نیز با بیان عواقب منفی و مثبت صورت می‌گیرد و پرهیز از شرّ، موجب انجام طاعت و ترک معصیت و دنیا می‌گردد. پس موعظه یعنی نوعی از یادآوری که رقت قلب به وجود می‌آید و موجب پرهیز و دوری کردن می‌گردد.

در متون دینی (قرآن و حدیث) از معروف^۲ (طبرسی، ۱۴۱۲: ۲۳۱) و قبیح^۳ (کلینی، ۱۴۰۷: ۸ / ۲۰) به عنوان موضوع موعظه یاد شده است. همچنین غفلت‌زدایی و متذکر شدن،^۴ (نحل / ۹۰) تقوا،^۵ (اعراف / ۱۶۴) بازداری (بقره / ۲۷۵)^۶ (مفید، ۱۴۱۳: ب: ۲۰۱)^۷ و نیز دستیابی به خیر^۸ (نساء / ۶۶) اهداف و نتایج موعظه شمرده شده‌اند که می‌توان سه مورد نخست را اهداف میانی دانست که در راه تحقق هدف نهایی (تحقق خیر) قرار می‌گیرند.

۱. أَمْرَهُ بِالطَّاعَةِ وَوَصَاةَ بِهَا.
۲. ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّسَاءَ فَقَالَ عَطُّوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ قَبْلَ أَنْ يَأْمُرَنَّكُمُ بِالْمُنْكَرِ.
۳. أَيُّهَا النَّاسُ فِي الْإِنْسَانِ عَشْرُ خِصَالٍ يُظْهِرُهَا لِسَانُهُ ... وَأَعْظَمُ يَنْهَى عَنِ الْقَبِيحِ.
۴. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.
۵. وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَدِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْدِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.
۶. فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَاتَّبَعَهَا.
۷. سَلَكَ سَبِيلَ الْقَصْدِ مِمَّنْ اسْتَعَانَ عَلَىٰ ذَلِكَ بِالزُّهْدِ فَكَرَّرَ التَّفَكُّرَ وَاتَّعَظَ بِالْعِبَرِ فَازْدَجَرَ.
۸. وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَنبِيهًُا.

عوامل موعظه‌پذیری

موعظه‌پذیری از عوامل مهم سعادت و خوشبختی است.^۱ (صدوق، ۱۳۶۲: ۶۲۱ / ۱۰) در متون دینی، کسانی که موعظه‌پذیر نیستند، سرزنش شده‌اند.^۲ (نهج‌البلاغه: ۱۴۲) موعظه‌ناپذیری جزء ویژگی‌های اهل دنیا شمرده شده^۳ (همان: ۱۶۰) و از مردم خواسته شده تا جزء موعظه‌ناپذیرها نباشند. (ابن‌شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۸۳؛ نهج‌البلاغه: ۴۰۴)^۴ پس از شناخت موعظه، نوبت به بررسی عوامل و مؤلفه‌های موعظه‌پذیری می‌رسد. در منابع دینی، برخی امور به‌طور صریح و برخی به‌طور ضمنی به‌عنوان عوامل موعظه‌پذیری معرفی شده‌اند. در قرآن کریم، تنها به دو عامل موعظه‌پذیری، یعنی تقوا و ایمان اشاره شده است. در روایات هم عقل، زهد، واعظ درونی، قلب نرم و منعطف و نیز هشیاری در زمره عوامل یادشده معرفی گشته‌اند.

الف) ایمان

قرآن کریم به داستان انبیا اشاره کرد، آنها را موعظه‌ای می‌داند که در اهل ایمان تأثیرگذار است: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ». (هود / ۱۲۰) «لام» بر سر مؤمنین، جاره اصلیه است که تخصیص را افاده می‌کند در نتیجه خداوند موعظه را به مؤمنان اختصاص می‌دهد. حال سؤال این است که خصوصیات مؤمنان چیست که موعظه می‌پذیرند و چرا پذیرش موعظه به مؤمنان اختصاص دارد؟

ایمان، مصدر از ماده «امن» است که بر دو معنای نزدیک به هم دلالت دارد: یکی آرامش دل و دیگری تصدیق؛ زیرا انسان چیزی را تصدیق می‌کند و بر آن گواهی می‌دهد که نسبت به آن، اطمینان داشته باشد و دلش آرام باشد؛ اما خود واژه «ایمان»، در لغت به معنای تصدیق است؛ اعم از تصدیق قلبی و زبانی و عملی. (محمدری شهری، ۱۴۲۷: ۸ / ۵۸ - ۵۷) بنابراین ایمان ترکیبی از تصدیق و اطمینان است. با این

۱. امام علی علیه السلام: السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بغيره فَاتَّعَظَ.

۲. امام علی علیه السلام في ذم أصحابه: أتلو عليكم الحكم فتنفرون منها، وأعظكم بالموعظة البالغة فتتفرون عنها، وأحذتكم علي جهاد أهل البغي فما أتني علي آخر قولي حتى أراكم متفرقين أيادي سباً ترجعون إلى مجالسكم، و تتخادعون عن مواعظكم.

۳. امام علی علیه السلام في صفة أهل الدنيا: قد خرقت الشهوات عقله، وأماتت الدنيا قلبه... لا يزجر من الله بزجر، ولا يتعظ منه بواعظ.

۴. امام علی علیه السلام: لا تكون ممن لا يتفيع من العظة إلا بما لزمه؛ فإن العاقل يتفيع بالأدب والبهايم لا تتعظ إلا بالضرب.

۵. امام علی علیه السلام في وصيته لابنه الحسن علیه السلام: ولا تكون ممن لا تنفعه العظة إلا إذا بالغت في إيلامه؛ فإن العاقل يتعظ بالأدب، والبهايم (و الجاهل) لا تتعظ إلا بالضرب.

توصیف، نقش ایمان در موعظه‌پذیری روشن می‌شود. محتوای موعظه، معارف الهی است و کسی می‌تواند آن را بپذیرد که بدان اعتقاد داشته باشد. انسان با ایمان چون به این معارف اعتقاد دارد و آنها را تصدیق می‌کند، آنها را می‌پذیرد. وقتی انسان با موعظه مواجه می‌شود، آن را با اعتقادات و باورهای خود می‌سنجد؛ اگر هماهنگ بود، می‌پذیرد و اگر نبود، بر نمی‌تابد. بدیهی است که وقتی کسی ایمان داشته باشد، موعظه را با آن هماهنگ می‌بیند و به راحتی آن را می‌پذیرد.

(ب) تقوا

تقوا، در چهار آیه قرآن، عامل پذیرش موعظه بیان شده است. در سوره بقره، نخست ماجرای عذاب صید روز شنبه بازگو شده است. سپس قرآن آن را برای اهل تقوا مایه موعظه می‌داند: «وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»^۱ (بقره / ۶۶) در سوره آل عمران، نخست به سرنوشت شوم پیشینیان پرداخته شده و سپس این ماجرا بیانی برای عموم مردم، ولی موعظه‌ای برای اهل تقوا دانسته شده است. (آل عمران / ۱۳۸ - ۱۳۷)^۲ در سوره مائده، انجیل مایه هدایت و موعظه برای تقوای پیشگان معرفی شده است. (مائده / ۴۶)^۳ در سوره نور، خداوند آیات قرآن کریم را که دربردارنده سرگذشت پیشینیان است، موعظه‌ای برای اهل تقوا می‌داند. (نور / ۳۴)^۴ تقریباً در همه این آیات، به نوعی سرنوشت بد پیشینیان، دستمایه موعظه قرار گرفته است.

تقوا از ریشه «وق ی» است. ابن فارس گوهر معنایی تقوا را «دفع چیزی از چیزی از طریق غیر خودش» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۶ / ۱۳۱)^۵ می‌داند. ابن منظور آن را به معنای «صیانت» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵ / ۴۰۱)^۶ و طریحی، آن را به معنای منع کردن می‌داند.^۷ (طریحی، ۱۳۷۵: ۴ / ۵۴۱) راغب در کتاب مفردات می‌نویسد: «تقوا در حفاظت قرار دادن نفس از چیزی است که مایه ترس می‌باشد». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۸۱)^۸

۱. فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ.
۲. قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ * هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ.
۳. وَ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ.
۴. وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَ مَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ.
۵. الواو والقاف والياء: كلمة واحدة تدل على دفع الشيء عن شيء غيره.
۶. وقاه الله وقياً و وقاية و واقية صائه، ... وقيت الشيء أقيه إذا صنته و سترته عن الأذى.
۷. التَّقْوَى فعلی کنجوى، و الأصل فيه "وقوى من وقية؛ منعه.
۸. التَّقْوَى جعل النفس في وقاية مما يخاف، هذا تحقيقه، ثم يسمى الخوف تارة تقوى.

از مجموع آنچه بیان شد، معلوم می‌گردد که از دیدگاه لغت‌شناسان، تقوا به معنای دفع کردن، صیانت کردن، پوشندگی و حفاظت کردن از آسیب‌ها است (پسندیده، ۱۳۸۸: ۸۲) که این یعنی خویش‌داری ایمن‌کننده. از بررسی روایات نیز به دست می‌آید که تقوا به معنای توان خویش‌داری ایمن‌ساز است. این حقیقت در ادبیات پیشوایان دین با تعابیرهای دیگری همچون: اجتناب، ترک، حصن، حرز، جُنه، حاجز، وقایه، کف، عصمت و صیانت آمده است. (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: همان: ۸۵)

با توجه به آنچه گذشت، اکنون می‌توان رابطه تقوا با موعظه‌پذیری را فهمید. همان‌گونه که در تعریف گذشت، هدف موعظه بازداری از اشتباه است. بنابراین برای پذیرش موعظه و عمل به آن، نیازمند نیروی بازدارنده هستیم و بدون این نیرو، پذیرش موعظه و عمل به آن بی‌معنا است. کسی که فاجر و افسارگسیخته است و هیچ مهارتی بر نفس خود ندارد، نمی‌تواند موعظه را بپذیرد و از لذت خود دست بکشد و راه دیگری را پیش بگیرد. تنها کسی موعظه‌پذیر است که دارای توان خویش‌داری و مهار نفس باشد.

ج) عقل

در برخی متون دینی، یکی از ویژگی‌های انسان عاقل، پذیرش موعظه‌ها معرفی شده است. امام علی علیه السلام کسی را عاقل می‌داند که از تجربه‌های زندگی (ابن شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۸۵؛ تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۵۲۲)^۲ و از اینکه پایان کار انسان قیامت است، (نهج البلاغه: ۲۸۱)^۳ پند گیرد. حضرت بر این باور است که هر چیزی در زندگی می‌تواند موعظه باشد؛ اما برای اهل فکر و تعقل. (تمیمی آمدی، همان: ۵۲۱؛^۴ ۵۴۵ و ۶۷۰) این بدان جهت است که موعظه، نیازمند فهم و درک است. اگر پیام موعظه درک نشود، براساس موعظه عمل نمی‌شود و از این رو حضرت معتقد است مثلاً کسی که موعظه‌های زمانه را درک کند، دیگر به زمانه اعتماد نمی‌کند (همان: ۶۴۹)^۵ و کسی که اعتماد کند، معلوم می‌شود که موعظه‌های آن را خوب نفهمیده است. (همان)^۶

واژه عقل در زبان عرب به معنای نگه داشتن، بازداشتن و حبس کردن است؛ همانند بستن شتر با

۱. العاقلُ مَنْ وَعَظْتَهُ التَّجَارِبُ.

۲. كَفَى عِظَةً لِدَوِي الْأَلْبَابِ مَا جَرَّبُوا.

۳. إِنَّ الْغَايَةَ الْقِيَامَةَ، وَ كَفَى بِذَلِكَ وَاعِظًا لِمَنْ عَقَلَ، وَ مُعْتَبَرًا لِمَنْ جَهَلَ.

۴. كَفَى عِظَةً لِدَوِي الْأَلْبَابِ مَا جَرَّبُوا.

۵. لِلْكَيْسِ فِي كُلِّ شَيْءٍ انْتِعَاطٌ.

۶. مَنْ كَانَتْ لَهُ فِكْرَةٌ فَلَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ عِبْرَةٌ.

۷. مَنْ فَهَمَ مَوَاعِظَ الزَّمَانِ لَمْ يَسْكُنْ إِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِالْأَيَّامِ.

۸. لَمْ يَعْقِلْ مَوَاعِظَ الزَّمَانِ مَنْ سَكَنَ إِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِالْأَيَّامِ.

«عقال». (محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۶: ۱۸؛ به نقل از: النهایة، ۵ / ۲۱۳۹؛ جوهری، ۱۴۱۰: ۵ / ۱۷۶۹؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۴۲۳ - ۴۲۲؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۴ / ۶۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۸ - ۵۷۷؛ جرجانی، ۱۴۱۶: ۶۵؛ فراهیدی، ۱۴۰۹: ۵۶۵) به وسیله‌ای که پای شتر را با آن می‌بندند، از آن جهت عقال می‌گویند که شتر را از حرکت بازمی‌دارد. دیگر معانی عقل نیز از همین حقیقت برگرفته شده، با آن تناسب دارد. عقل در اصطلاح عرف، به اموری همچون علم و دانش، قدرت تشخیص خوب از بد (تمییز) و سیاست‌مداری و هوشمندی اطلاق می‌گردد؛ اما از روایات چنین برمی‌آید که اصطلاح اخلاقی عقل، با این معانی متفاوت بوده و در چنین مصادیقی به کار نرفته است. (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: پسندیده، ۱۳۸۸: ۵۷)

از مجموع روایات چنین استفاده می‌شود که عقل در اصطلاح اخلاقی آن، نیرویی است که انسان را از جهل و لغزش در اندیشه و عمل بازمی‌دارد. (بنگرید به: محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۶: ۱۸) رسول خدا ﷺ در این باره می‌فرماید: «إِنَّ الْعُقْلَ عَقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ وَ التُّنْسَ مِثْلُ أَحْبَثِ الدَّوَابِّ فَإِنْ لَمْ تُعْقَلْ حَارَتْ فَالْعُقْلُ عَقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ». (بنگرید به: همان: ۱۳۰) امام علی علیه السلام نیز نفس را همانند چارپایان چموش، یله و رها دانسته که دستان عقل‌ها، زمام آن را از پستی‌ها بازمی‌دارد. (همو، ۱۴۲۷: ۱۳ / ۶۳۸۰) در حدیث دیگری از حضرت، به دو عنصر شناخت و بازدارندگی اشاره شده است و ایشان عاقل را کسی می‌داند که وقتی بفهمد، از کار بد بازمی‌ایستد. (همان: ۱۸۰) در پاره‌ای از روایات درباره عقل نیز که به کاربردهای آن پرداخته شده، می‌توان مفهوم تقوا، یعنی خویش‌داری و بازداری را یافت. (بنگرید به: پسندیده، ۱۳۸۸: ۵۷) از مجموع روایات چنین برمی‌آید که در تحلیل معنای عقل، دو نکته را باید در نظر گرفت: نخست اینکه، عقل از جنس فهم و شناخت است؛ دوم اینکه، بازدارنده و مهارکننده است.^۱ شاید در یک کلام بتوان گفت عقل «نیروی بازداری - شناختی» است.

با این توصیف، به خوبی نقش عقل در موعظه‌پذیری روشن می‌شود. انسان عاقل، هنگام مواجهه با موعظه‌ها، آنها را خوب فهم و درک می‌کند و سپس طبق آن، نفس خود را مهار می‌کند که زمینه برای عمل به آن فراهم می‌شود؛ این همان موعظه‌پذیری است. در طرف مقابل، «هوا» قرار دارد که به‌عنوان دشمن عقل (منسوب به جعفر بن محمد الصادق، ۱۴۰۰: ۱۰۳)^۲ یادشده، جزء جنود جهل می‌باشد: «الْحِكْمَةُ وَ ضِدَّهَا الْهَوَى». (صدوق، ۱۳۶۲: ۵۹۱) به همین جهت، در روایتی آمده: انسان‌هایی که از هوس خود تبعیت می‌کنند، از موعظه نفع نمی‌برند: «لَوْ اعْتَبَرْتُ يَمَا مَضَى حَذَرْتُ مَا بَقِيَ وَ انْتَفَعْتُ مِنْهَا يَمَا وَعَظْتُ بِهِ، وَ لَكَيْتَكَ تَبِعْتَ هَوَاكَ وَ آثَرْتَهُ». (طوسی، ۱۴۱۴: ۲۱۷) پس این گروه به دلیل عدم شناخت است که از هوا تبعیت می‌کنند و از موعظه شدن می‌پرهیزند و با آن به مخالفت برمی‌خیزند.

۱. مراد از این بازدارندگی، توان بازداری در مرحله نفس است که نمود رفتاری آن، یا عمل است یا ترک.

۲. الْهَوَى عَدُوُّ الْعُقْلِ وَ مُخَالَفُ الْحَقِّ.

د) زهد

گروه دیگری که در روایات، موعظه‌پذیر معرفی شده‌اند، زاهدان هستند. امام علی علیه السلام فرمودند: «الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا مَنْ وُعِظَ فَأَتَعَظَّ». (ابن‌اشعث، بی‌تا: ۲۳۳) زهد به معنای بی‌رغبتی به دنیا است. ابن‌فارس اصل معنای زهد را «چیز اندک» می‌داند (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۳ / ۳۰) ^۱ راغب و ابن‌اثیر (ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۷: ۲ / ۳۳۱) ^۲ نیز همین معنا را برای آن برگزیده‌اند؛ راغب «الزاهد في الشيء» را کسی می‌داند که از چیزی روی‌گردان و بی‌میل است و به اندک آن خشنود باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۸۴) ^۳ فراهیدی می‌گوید هنگامی که زهد صفت فردی قرار می‌گیرد، یعنی آن شخص طمع کمی دارد. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۴ / ۱۲) ^۴ طریحی نیز برای تفهیم معنای زهد، از ضد آن استفاده می‌کند و می‌گوید: زهد نسبت به یک چیز، ضد رغبت و حرص به آن است. (طریحی، ۱۳۷۵: ۳ / ۵۹) ^۵ ابن‌منظور نیز به همین طریق به توصیف زهد می‌پردازد. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۳ / ۱۹۶) ^۶ البته وی آن را محدود به دنیا کرده است.

فیومی معنای زهد را «ترک کردن و از آن اعراض کردن» دانسته (فیومی، ۱۴۱۴: ۲ / ۲۵۷) ^۷ و مصطفوی اصل آن را چیزی مقابل رغبت، یعنی میل شدید و رغبت نسبت به ترک آن شمرده است. (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۴ / ۳۵۶) ^۸ در جمع‌بندی می‌توان گفت به دلیل کم بودن چیزی، فرد نسبت به آن بی‌رغبت می‌شود.

در متون دینی، زهد به معنای «بی‌رغبتی» است. قرآن زهد را به معنای بی‌رغبتی به کار برده است. (یوسف / ۲۰) ^۹ امام صادق علیه السلام معنای مخالف زهد را رغبت بیان می‌کند: «الزَّهْدُ وَضِدُّ الرِّغْبَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۲۱) و در روایتی دیگر، زهد و رغبت در مقابل هم به کار رفته‌اند. (نهج‌البلاغه: ۵۵۵) ^{۱۰} براساس این روایات مشخص می‌شود که معنای زهد بی‌رغبتی است؛ نه تباها کردن مال و تحریم کردن

۱. أصل يدل على قلة الشيء.

۲. المزهّد: القليل الشيء.

۳. الزَّهْدُ: الشيء القليل، و الزَّاهِدُ في الشيء عنه و الرّاضي منه بالزَّهْدِ.

۴. رجل زهيد و امرأة زهيدة و هما القليل طعمهما.

۵. الزَّهْدُ في الشيء خلاف الرغبة فيه.

۶. الزَّهْدُ: ضد الرغبة و الحرص على الدنيا.

۷. بمعنى: تركه و أعرض عنه.

۸. أن الأصل الواحد في هذه المادة: هو ما يقابل الرغبة، أي الميل الشديد و الرغبة الى الترك.

۹. وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ.

۱۰. زَهْدَكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ تَقْصَانُ حَظٍّ وَ رَغْبَتَكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلُّ نَفْسٍ.

لذت‌های حلال (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۶ / ۱۵) و پوشیدن لباس خشن و زبر و خوردن طعام سخت و خشک. (نوری، ۱۴۰۸: ۱۲ / ۴۴) زهد آن است که انسان به دنیا دلبسته نباشد تا نه از کسب دنیا سرمست شود و نه از فقدان آن ناراحت گردد. (حر عاملی، همان: ۱۹)^۳

با این بیان می‌توان نقش زهد را در پذیرش موعظه‌ها تبیین کرد. موعظه در هر موضوعی که باشد، مستلزم دست کشیدن از دنیای مذموم و روی آوردن به آخرت و امور اخروی است. این دست کشیدن و تغییر رویکرد، نیازمند ویژگی بی‌رغبتی به دنیا است. اگر کسی دلبسته به دنیا باشد، نمی‌تواند پیام موعظه را بپذیرد و از امور دنیوی دست بکشد. به همین جهت، امام علی علیه السلام یکی از نتایج حب دنیا را موعظه‌ناپذیری می‌داند و آن را به بی‌اثر بودن دارو در بیمار به دلیل شدت بیماری تشبیه می‌کند:

إِذَا شَرِبَ الْقَلْبُ حُبَّ الدُّنْيَا لَمْ تَنْجَعْ فِيهِ كَثْرَةُ الْمَوَاعِظِ كَأَجْسَدِ الَّذِي إِذَا اسْتَحْكَمَ فِيهِ الدَّاءُ لَمْ يَنْجَعْ فِيهِ كَثْرَةُ الدَّوَاءِ. (ورام بن ابی‌فراس، ۱۴۱۰: ۲ / ۲۴۸)

همچنین آن حضرت، یکی از خصوصیات عاشق را موعظه‌ناپذیر بودن آن می‌داند: «لَا يَنْزِرُ مِنَ اللَّهِ بِرَاجِرٍ وَلَا يَنْتَعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ». (نهج‌البلاغه: ۱۰۶)

پیش از آن، حضرت به تبیین کارکرد منفی عشق پرداخته، می‌فرماید: «هر که عاشق چیزی شود، چشمش را کور و دلش را بیمار می‌کند، آنگاه با چشمی غیر سالم نظر می‌کند و با گوش‌های غیر شنوا می‌شنود، خواهش‌های نفسانی عقلش را دریده، و دنیا دلش را میرانده، و او را بر امور مادی، واله و شیدا نموده، از این رو او برده دنیا است و بنده کسی که اندکی از دنیا در اختیار دارد. دنیا به هر طرف بگردد، او هم می‌گردد، و به هر سوی روی کند، او هم روی می‌آورد». (نهج‌البلاغه: ۱۶۰)^۴ امام علی علیه السلام در این روایت به روشنی دلیل نپذیرفتن موعظه را بیان می‌کند. زمانی که گوش ناشنوا باشد، چگونه سخنان واعظ را بشنود؛ چگونه با عقل دریده‌شده که نتیجه آن، عدم شناخت و قدرت بازداری است، به موعظه عمل کند و زمانی که برده دنیا است، آخرت را که محتوای موعظه است، بپذیرد.

۱. الامام الصادق علیه السلام: لَيْسَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا بِإِضَاعَةِ الْمَالِ وَلَا بِتَحْرِيمِ الْحَلَالِ بَلِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَا تَكُونَ بِمَا فِي يَدِكَ أَوْ تَقَ مِنْكَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

۲. الرسول الاعظم صلی الله علیه و آله: لَيْسَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا لُبْسَ الْخَشِينِ وَ أَكْلَ الْجَشِيرِ وَ لَكِنَّ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا قَصْرُ الْأَمَلِ.

۳. الامام علی علیه السلام: الزُّهْدُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ.

۴. مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَغْشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَهَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لَمْ يَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَتَّىٰ زَالَتْ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزِرُ مِنَ اللَّهِ بِرَاجِرٍ وَ لَا يَنْتَعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ.

به دیگر بیان، دوست داشتن در انتخاب نقش بسزایی دارد. اگر انسان بر سر دوراهی قرار گیرد، آن را برمی‌گزیند که مورد علاقه اوست. حب‌الله و حب‌الدنيا در تقابل با هم هستند؛ از این رو زمانی که انسان یکی از این حب‌ها را داشته باشد، نمی‌تواند دیگری را برگزیند. (ابن‌شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۵۰۳)^۱ به همین دلیل، انسانی که حب دنیا دارد، زمانی که موعظه می‌شود، به دلیل اینکه محتوای آن خلاف حب وجودی اوست، آن را نمی‌پذیرد و موعظه نمی‌شود. محتوای موعظه، هدایت به سوی خدا است و انسانی که حب به خدا داشته باشد، آن را برمی‌گزیند. بنابراین کسانی که رغبتی به دنیا ندارند، راحت می‌توانند از آن دست بکشند و در نتیجه پذیرش موعظه برای آنان راحت‌تر است.

ه) واعظ درونی

از دیگر عوامل پذیرش موعظه، وجود واعظ درونی است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: اگر کسی واعظ درونی نداشته باشد، واعظ بیرونی در او اثر نکند (نهج‌البلاغه: ۱۲۳)^۲ و خداوند او را محافظت نخواهد کرد. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۴ / ۳۳۵)^۳ امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید: بدون واعظ درونی، واعظ بیرونی سودی نمی‌بخشد. (ابن‌شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۲۹۴)^۴ ابن‌میثم و خوئی، شارحان نهج‌البلاغه، بر این باور هستند که مقصود از واعظ درونی همان «نفس ناطقه انسان» است. (بحرانی، ۱۳۶۲: ۶۷۸؛ هاشمی خوئی ۱۳۵۸: ۶ / ۲۸۱) است. نواب لاهیجی، یکی دیگر از شارحان، واعظ درونی را «عقل» می‌داند. (نواب لاهیجانی، بی‌تا: ۸۸) می‌داند. محمد جواد مغنیه نیز در شرح خود، سه احتمال در نظر می‌گیرد: «واعظ درونی: عقل سلیم یا ضمیر حیّ یا وجدان بیدار می‌باشد». (مغنیه، ۱۳۵۸: ۱ / ۴۵۷)

سؤال این است که واعظ درونی، چه تأثیری در پذیرش موعظه دارد و چرا یکی از عوامل در روایات معرفی شده است؟ پاسخ این است که «هدایت‌ها باید از درون جان انسان سرچشمه بگیرد. تا زمینه‌های درون ذات آماده نباشد، سخنان واعظ برون، تأثیر نخواهد کرد. بنابراین نخست باید انسان تصمیم بر احیای وجدانش بگیرد و امدادهای الهی به سراغش بیاید، تا واعظ درون بر کرسی وعظ بنشیند و غوغاهای هوس‌ها خاموش گردد و صدای او به گوش جان برسد، اینجاست که انسان، آماده پذیرش سخنان انبیا، اولیا و پیام حق از هر واعظی می‌شود و این نکته‌ای است بسیار مهم در مسائل تربیتی و خودسازی». (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۳ / ۶۵۲)

۱. در روایتی آمده است که حضرت موسی علیه السلام به قومش چنین خطاب می‌کند: «بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ الْعَبْدَ لَا يَقْدِرُ عَلَيَّ أَنْ يَخْدُمَ رَبِّيْنَ وَلَا مَحَالَةَ أَنَّهُ يُؤْتِرُ أَحَدَهُمَا عَلَيَّ الْآخِرَ وَإِنْ جَهَدَ كَذَلِكَ لَا يَجْتَمِعُ لَكُمْ حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا».
۲. اَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَعْزِ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَعَظٌّ وَ زَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَا زَاجِرٌ وَلَا وَعَظٌّ.
۳. الإمام علي عليه السلام: أَلَا وَ إِنَّهُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَعَظٌّ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ.
۴. الإمام الباقر عليه السلام: مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَعَظًّا، فَإِنَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُ شَيْئاً.

بنابراین واعظ بیرونی بدون وجود واعظ درونی بی‌فایده است. این یک قاعده است که هر امر بیرونی باید پایه‌ای در درون داشته باشد تا ثمربخش شود. این اصل، علاوه بر واعظ درونی، مصادیق دیگری هم دارد که یکی از آنها حجت است که درونی (عقل) و بیرونی (انبیا) دارد. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۱۶)^۱ تا زمانی که انسان، حجت درون را نداشته باشد، حجت بیرون کارساز نیست. همچنین شیطان با اشاره‌های پنهانی سخن گفته، فرد مقابلش را وسوسه می‌کند؛ (انعام / ۱۲۱)^۲ اما چیرگی شیطان تنها بر افرادی است که ولایت او را می‌پذیرند و اگر کسی به شیطان راه ندهد، او هم نمی‌تواند بر وی مسلط شود. (نحل / ۱۰۰)^۳ شیطان باید نماینده‌ای در درون انسان داشته باشد تا زمانی که وسوسه می‌کند، آن نماینده تحت‌تأثیر قرار بگیرد. آن نماینده نفس انسان است. (یوسف / ۵۳)^۴ اگر نفس اماره در انسان وجود نداشت، دیگر دست شیطان بسته می‌شد. خود شیطان می‌گوید: «قَالَ فِعْرَتِكَ لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ». (ص / ۸۳ - ۸۲)

شاید بتوان گفت واعظ درونی، نشانه طلب انسان است. تا انسان نخواهد، چیزی اتفاق نمی‌افتد و انسانی که واعظ درونی دارد، یعنی طالب موعظه است، نصیحت واعظ بیرونی را می‌پذیرد. وقتی فردی خودش را وعظ می‌کند، به‌معنای آن است که می‌خواهد پیامدهای بازدارنده را بشنود و زمانی که در بیرون این اتفاق می‌افتد، پذیرای آن می‌شود و بدان گوش می‌دهد. شاید بتوان گفت تا انسان نخواهد تغییر کند، دنیا نمی‌تواند او را تغییر دهد. او برای ایجاد تغییر، نیازمند واعظ است و زمانی که واعظ درونش فعال شد، یعنی تلاش می‌کند به آن عمل کند، پس وعظ بیرونی را هم می‌شوند و سعی در عمل کردن می‌کند و واعظ بیرون را به‌عنوان کمک‌رسان می‌بیند، نه کسی که جلوی او جبهه گرفته است و اجازه نمی‌دهد وی هر کاری انجام دهد.

(و) قلب نرم و منعطف

یکی از عوامل پذیرش موعظه، داشتن قلبی نرم و لطیف است و افراد سنگدل نمی‌توانند موعظه را بپذیرند. به همین جهت امام صادق علیه السلام در دعای خواندن قرآن، از قساوت قلب به خداوند پناه می‌بردند: «نَعُوذُ بِكَ مِنْ قَسَاوَةِ قُلُوبِنَا لِمَا بِهِ وَعَظَّتْنَا». (کلینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۵۷۵) قساوت یعنی شدت و سختی

۱. يَا هِشَامُ! إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيْمَةُ عليهم السلام، وَأَمَّا البَاطِنَةُ فَالعُقُولُ.

۲. وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ.

۳. إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ.

۴. وَمَا أْبْرَأُ نَفْسِي إِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ.

(ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵ / ۸۷؛^۱ فیومی، ۱۴۱۴: ۲ / ۵۰۳؛^۲ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۷۱؛^۳ فراهیدی، ۱۴۰۹: ۵ / ۱۸۹)^۴ و در روایت جنود عقل و جهل، ضد آن رأفت بیان شده «الرَّأْفَةُ وَضِدُّهَا الْقَسْوَةُ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۲۱) که به معنا رقت و رحمت است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲ / ۴۷۱؛ فراهیدی، ۱۴۰۹: ۸ / ۲۸۲؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱ / ۳۷۳) پس آنچه در پذیرش موعظه مؤثر است، رأفت قلب و نرمی و انعطاف‌پذیری آن است.

جایگاه موعظه، قلب انسان است و همان‌گونه که در مفهوم آن بیان شد، موعظه باعث رقت قلب می‌شود. پس موعظه با عواطف انسانی کار دارد و زمانی اثر می‌کند که قلب او نرم باشد. انسان برای پذیرش موعظه، نیازمند قلب لَین است تا بتواند عواطف را درک کند و جملات بر دلش نقش بیند؛ اما زمانی که فرد دارای قساوت قلب و دل او نیز نفوذناپذیر باشد، عواطف در آن نفوذ نمی‌کند؛ مانند بارانی که بر تخته‌سنگ بیارد. انسانی که قساوت قلب دارد، به دلیل نفوذناپذیری قلبش نمی‌تواند موعظه را بپذیرد. (انعام / ۴۳ - ۴۲)^۵ به بیان دیگر، جنس موعظه احساسی است و در قلبی اثر می‌کند که هم‌جنس خودش، یعنی حساس و لَین باشد. زمانی که مخاطب از عواطف بهره‌ای نداشته باشد، جملات و الفاظ عاطفی نیز در وی اثرگذار نبوده، او را تحریک نخواهد کرد.

ک) هوشیاری

از دیگر عوامل پذیرش موعظه، بهوش بودن است. افراد هوشیار و متوجه می‌توانند از موعظه بهره برده، اثر بپذیرند. افراد غافل و ناهوشیار نیز توان درک موعظه را ندارند؛ از این رو رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «أَغْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّقِ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ». (صدوق، ۱۴۱۳: ۴ / ۳۹۵؛ کراچکی، ۱۴۱۰: ۱ / ۳۰۰) غفلت باعث می‌شود آنها از دگرگونی دنیا موعظه نشوند و از آن بهره نبرند. غفلت، سهو و لغزشی است که انسان را به سبب پایین بودن مراقبت، هوشیاری و بیداری فرا می‌گیرد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۰۹) که در برابر ذکر و یادآوری قرار دارد. (فیومی، ۱۴۱۴: ۲ / ۴۴۹؛ مصطفوی، ۱۳۸۵: ۷ / ۲۹۹) «غفلت» در

۱. يدلُّ على شِدَّةٍ و صلابَةٍ. من ذلك الحجر القاسي، و القسوة: غَلِظَ القَلْبُ و هي من قسوة الحجر.

۲. إِذَا صَلَبَ وَ اشْتَدَّ.

۳. الْقَسْوَةُ: غَلِظَ القَلْبُ، و أصله من: حجر قاس.

۴. الصلابة في كل شيء.

۵. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ * فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

۶. سهو يعترى الإنسان من قلة التحفظ و التيقظ.

متون دینی به معنا «بی‌توجهی یا کم‌توجهی و در نتیجه نادیده گرفتن» آمده است. (یونس / ۷؛ روم / ۷)^۲ افراد غافل، گوش دارند؛ ولی نمی‌شنوند؛ چشم دارند؛ ولی نمی‌بینند؛ قلب دارند؛ اما درک نمی‌کنند (اعراف / ۱۷۹)^۳ و به همین جهت، موعظه را نمی‌پذیرند.

در روایتی از «غره» به عنوان یکی دیگر از موانع موعظه‌پذیری یاد شده که همچون حجابی بین قلب و موعظه عمل می‌کند. (نهج البلاغه: ۵۲۵)^۴ غره به معنا غفلت است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴ / ۳۸۲؛^۵ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۰۳؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۲ / ۴۴۴؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۳ / ۴۲۲)^۶ که به دلیل تجربه کم حاصل می‌شود؛ (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۴ / ۳۴۶)^۸ اما غفلتی که موجب فریب انسان می‌گردد. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵ / ۱۱)^۹

موعظه نیازمند انسان‌های هوشیاری است که به‌خوبی اطلاعات دیداری و شنیداری را بگیرند و آن را به‌وسیله قلبشان به‌خوبی تحلیل کنند؛ اینان فریب ظاهرسازی را نخورده، حقیقت را خوب درک می‌کنند. بنابراین برای پذیرش موعظه، نیازمند هوشیاری و بیداری هستیم.

تحلیل عوامل و چارچوب نظری موعظه‌پذیری

با تبیین ماهیت موعظه و عوامل آن، اکنون وقت آن است که این عوامل و اطلاعات تحلیل شوند تا چارچوب نظری موعظه‌پذیری به دست آید.^{۱۰} در تحلیل اطلاعات با دو امر مواجه هستیم: خود موعظه و عوامل آن. خود موعظه چند ویژگی دارد:

۱. موعظه یادآوری به خیر است که محتوای آن را تشکیل می‌دهد. این محتوا، هرچند ممکن است

۱. إِنَّ الَّذِينَ لَا يُرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ.

۲. يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ.

۳. وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.

۴. الامام علی علیه السلام: بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ.

۵. هذا الغرارة، و هي كالعقلة. ...؛ لأنه من نقصان الفطنة.

۶. الغررة: غفلة في اليقظة.

۷. الغررة: بالكسر، العقلة.

۸. والغر: الذي لم يجرب الأمور مع حداثة السن، و هو كالغمر، و مصدره الغرارة و الجارية غررة غريرة.

۹. خدعه و أطعمه بالباطل ... الغر الذي لا يفتن للشر و يغفل عنه، و الحب ضد الغر.

۱۰. در این تحلیل، از راهنمایی‌های ارزشمند دکتر محمدعلی مظاهری و دکتر فرید براتی‌سده استفاده کردیم که از ایشان تشکر می‌کنیم.

موضوعات مختلفی را دربرگیرد، در یک عنوان کلی قابل طرح است و آن ترک دنیا و هوس‌های نفسانی و گرایش به آخرت و خواست خداوند متعال می‌باشد. در زندگی، گاه دنیا و آخرت و نیز خواست خداوند و هوای نفس، مقابل هم قرار می‌گیرند و سعادت و موفقیت انسان در گرو گرایش به آخرت و عمل براساس خواست الهی است که این به بُعد شناخت و منطق انسان مربوط می‌شود.

۲. موعظه ابزاری است که موجب رقت قلب می‌شود و بر احساس انسان نیز اثر می‌گذارد، نه فقط بر شناخت او. موعظه یک بعد عاطفی دارد که نقطه تأثیر آن است و در حقیقت موعظه به حوزه عقل و فکر محدود نمی‌شود و بعد احساس و عاطفه را نیز دربر می‌گیرد.

۳. موعظه برای آن طراحی شده که فرد را از یک رویه غلط باز دارد و این مربوط به نتیجه و هدف آن، یعنی تغییر سبک و اصلاح یک مسیر نادرست و بازداري از امور ناپسند می‌باشد. بنابراین در موعظه با یک پدیده شناختی - عاطفی روبه‌رو هستیم که دعوت به خیر می‌کند و موجب بازداري از شر و بدی می‌گردد.

از سوی دیگر، با عوامل پذیرش موعظه مواجه هستیم. نکته بسیار مهم اینکه، بررسی مجموعی عوامل نشان می‌دهد آنها تأمین‌کننده ابعاد مختلف ماهیت موعظه می‌باشند. ماهیت موعظه ابعادی دارد که تحقق آن، به تحقق ابعاد مختلف آن وابسته است. مراد از تحقق موعظه، به وجود آمدن شرایطی است که موجب پذیرش موعظه می‌گردد. بنابراین ماهیت موعظه در کانون قرار می‌گیرد و امور دیگر از جمله عوامل موعظه‌پذیری، متناسب با آن تنظیم می‌شوند؛ همان‌گونه که شرایط موعظه‌شونده و نوع موعظه نیز باید متناسب با آن نقطه کانونی تنظیم شوند. پس هر کدام از عوامل در حقیقت، ناظر به بعد یا ابعادی از ماهیت می‌شوند تا آن ابعاد را تحقق بخشند و موعظه پذیرفته شده، ثمربخش گردد. با این توضیح، چند نکته در تحلیل عوامل وجود دارد:

۱. از آنجا که موعظه یک بُعد محتوایی دارد که حاوی یک پیام است و در آن یک امر خیر یادآوری می‌شود، برای پذیرش آن به چند مؤلفه نیاز داریم: یکی هوشیاری برای اینکه فرد متوجه موقعیت باشد (عنصر هوشیاری)، و دیگری خردمندی برای ارزیابی درست و صحیح موقعیت (عنصر عقل) و سومی پایه معرفتی متناسب با محتوای موعظه (عنصر ایمان). موعظه‌پذیر کسی است که اولاً فردی به‌هوش و متوجه باشد؛ ثانیاً عاقلانه با موعظه مواجه شود، نه احساسی و هیجانی؛ ثالثاً به معارف بنیادینی که موعظه بر آنها بنا نهاده شده، باور داشته باشد.

۲. از آنجا که موعظه بُعد عاطفی نیز دارد، از یک‌سو به قلب نرم و منعطف برای اثرپذیری عاطفی از موعظه (عنصر قلب نرم) و از سوی دیگر، به قلب گریزان از دنیا و هوای نفس و مایل به خدا و آخرت

(عنصر زهد) نیاز داریم. فرد موعظه‌پذیر کسی است که اولاً قلبی نرم و منعطف دارد که تحت‌تأثیر موعظه منقلب می‌شود؛ ثانیاً قلبی وارسته از تعلق به دنیا و وابسته به آخرت دارد؛ از این رو به‌راحتی از اموری دنیوی که موعظه، وی را از آن باز می‌دارد، رویگردان می‌شود و به امور اخروی که وی را بدان می‌خواند، روی می‌آورد.

۳. از آنجا که کارکرد موعظه، بازداری از شرّ و بدی است، به مهار نفس و بازداری آن از خواهش‌های نفسانی (عنصر تقوا) نیازمندیم. فرد موعظه‌پذیر کسی است که توان مبارزه با نفس و مهار خواسته‌های نادرست آن را داشته باشد.

۴. از آنجا که موعظه، یک امر بیرونی است، به یک نفس موعظه‌گر در درون نیاز داریم تا زمینه نفوذ و تأثیر موعظه بیرونی را فراهم آورد (عنصر واعظ درونی). فرد موعظه‌پذیر نسبت به سرنوشت خود حساس است و مراقب نفس خویش می‌باشد و خود را از بدی‌ها باز می‌دارد و به خوبی‌ها دعوت می‌کند. چنین افرادی، منتظر موعظه‌گر بیرونی نمی‌مانند و نخست خود به وعظ خود می‌پردازند.

جدول طبقه‌بندی عوامل و ارتباط آنها با مؤلفه‌ها

عوامل پذیرش موعظه	مؤلفه موعظه
هوشیاری	یادآوری خیر (بعد شناختی)
عقل	
ایمان	
قلب نرم و منعطف	رقت قلب (بعد عاطفی)
قلب رها و ناوابسته (زهد)	
خویشتن‌داری (تقوا)	پرهیز و بازداری (بعد عملی)
واعظ درونی	درونی بودن (جایگاه)

نفس موعظه‌پذیر

با این تحلیل، اکنون می‌توان ویژگی‌های نفس موعظه‌پذیر را مشخص و تبیین کرد. نفس در لغت، به روح و ذات یک چیز گفته می‌شود؛ (بنگرید به: ابن منظور، ۱۴۱۴: ۶ / ۲۳۳؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۳ / ۱۸۱۳؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۱۸) اما در ادبیات شفاهی جامعه، کلمه نفس دارای بار معنایی منفی است و مترادف هوا و هوس دانسته می‌شود. هرچند این کاربرد، در متون دینی نیز به چشم می‌خورد، معنای دقیق آن نیست. در ادبیات دین و ادبیات عرب، از برابری وجودی هر شخص، به «نفس» تعبیر می‌شود. نفس یعنی «خود» فرد و برابری وجودی او. در اینجا صحبت از یک بخش وجود انسان نیست؛ بلکه سخن از هیئت ترکیبی وجود اوست. نفس (یا خود) یک عنوان عام است که شامل کلیت انسان و همه ابعاد

درونی وی می‌شود. این عنوان عام می‌تواند متناسب با ابعاد وجودی انسان قید بخورد و تنها ناظر به یک بعد باشد؛ مانند نفس اماره، لوآمه و مطمئنه؛ از این رو در موعظه‌پذیری، ترکیبی از چند خود (نفس) است که فرایندی مشخص داشته، ارتباطی منظم و سازمان‌یافته میان آنها وجود دارد. این «خود»ها عبارتند از: **خود ایمانی**: یعنی نفسی که خدا را با اطمینان باور دارد و به همین جهت، به همه لوازم آن نیز اعتقاد دارد (ایمان). موعظه در چارچوب دین، بر برخی مبانی نظری استوار است. پس فرد موعظه‌پذیر باید آنها را باور داشته باشد و بدون باور به آنها، موعظه بیرونی راهی به درون نمی‌یابد؛ چراکه سختی و همانندی میان این دو وجود نخواهد داشت. بنابراین خود ایمانی باید به خدا و همه معارف هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و مانند آن باور داشته باشد تا یکی از عناصر موعظه‌پذیری شکل گیرد.

خود عقلانی: یعنی نفسی که با پدیده‌ها مواجهه خردمندانه دارد. این خردمندی خود دو بعد دارد:

اولاً هوشیار و متوجه است و گیج و غافل نیست و دارای هدفی و به دنبال آن است و به آن اقبال دارد (هوشیاری). موعظه براساس هدفمندی، حساس بودن به سرنوشت و دقیق بودن در رفتار و کردار شکل می‌گیرد. افرادی که زندگی را به بیهودگی می‌گذرانند و متوجه واقعیت‌های هستی و نظام زندگی نیستند، نمی‌توانند موعظه‌ها را بپذیرند. پذیرش موعظه، نیازمند هوشیاری و مراقبت است.

ثانیاً موعظه را ارزشیابی کرده، آن را می‌سنجد و درباره درستی یا نادرستی آن داوری می‌کند (عقل). از آنجا که موعظه‌های دین مبتنی بر مصلحت واقعی انسان است - نه خواست او - انسان نیاز به حاکمیت عقل دارد تا همه امور، خردمندانه صورت گیرد. عقل، پدیده‌ها را خردمندانه ارزیابی می‌کند و براساس منطق سلیم انتخاب کرده، اقدام به عمل می‌نماید. این داوری براساس باورهای پذیرفته‌شده می‌باشد. در مقابل آن، هوس و هیجان قرار دارد که همه‌چیز براساس هوای نفس ارزیابی می‌شود. کسانی که به جای خود عقلانی، خود شهوانی دارند، نمی‌توانند موعظه مبتنی بر حکمت و مصلحت را بپذیرند.

شاید بتوان ترکیب این دو را نفس «هوشیار قضاوت‌گر» نامید. بنابراین الگوی عقلانی موعظه‌پذیری عبارت است از: «هوشیاری - خردمندی».

خود عاطفی: یعنی نفسی که از موعظه تأثیر مثبت عاطفی می‌پذیرد. قلبی می‌تواند عواطف موعظه‌پذیر داشته باشد که از دو ویژگی بهره‌مند باشد:

اولاً، رقیق و لطیف باشد، نه سخت و سفت (رقت قلب). از آنجا که موعظه ماهیتی متأثرکننده دارد، به قلبی نرم و لطیف نیاز است تا فرد منقلب شود. موعظه در قلب سخت نفوذ نمی‌کند و آن قلب از آن موعظه متأثر نمی‌شود.

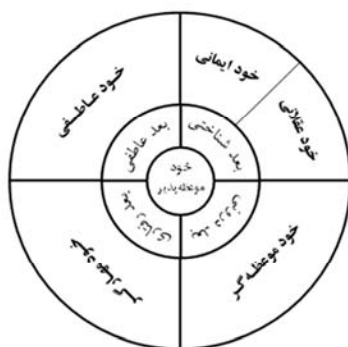
ثانیاً، حبّ دنیا نداشته باشد. از آنجا که پیام موعظه، دل‌کندن از امور دنیوی و دل‌بسته شدن به امور

معنوی و الهی است، پس نیازمند قلبی وارسته از دنیا و وابسته به آخرت هستیم (زهد). قلبی که وابسته به دنیا باشد، نمی‌تواند از موعظه تأثیر پذیرد؛ از این رو نباید محبت به دنیا را در دل داشته باشد؛ بلکه باید دل‌بسته آخرت باشد.

ترکیب این دو را می‌توان نفس «لطیف ناوابسته» نامید. بنابراین الگوی عاطفی موعظه‌پذیری عبارت است از: «تأثر - گذر».

خودِ مهارگر: یعنی نفسی که توان مقاومت در برابر خواسته‌های نفس را دارد و می‌تواند فرد را از راه نادرست بازگرداند (تقوا). موعظه برای ایجاد بازداری است و تا فردی توان بازداری نداشته باشد، نمی‌تواند موعظه را بپذیرد. پذیرش موعظه، منوط به توانمندی فرد در مهار خواهش‌های نفسانی می‌باشد.

خودِ موعظه‌گر: یعنی نفسی که از درون، حالت موعظه‌گری نسبت به خود داشته باشد و پیوسته انسان را نصیحت و هدایت کند. این، نشانه حساس بودن نسبت به سرنوشت خود است. نفسی که نسبت به سرنوشت خود حساسیت نداشته باشد، چطور می‌تواند موعظه بیرونی را بپذیرد؟ مهم موعظه درونی است و این حالت، نشانه باز بودن فرد نسبت به هر چیزی است که به مصلحت وی می‌باشد.



نتیجه

همه از موعظه‌ناپذیری، ناراحت و نگران هستیم؛ اما باید در پی راه حل بود. اقدام درباره پذیرش موعظه، متوقف بر داشتن چارچوب نظری لازم می‌باشد. برخورداری از یک نظریه مشخص در موعظه‌پذیری، عملکرد ما را در این زمینه سامان می‌دهد و موفقیت آن را تضمین می‌کند. با توجه به مشخص شدن پایه نظری موعظه‌پذیری، اکنون می‌توان به طراحی برنامه‌های لازم برای پذیرش موعظه اقدام نمود.

اولاً پذیرش موعظه شرایط خاصی دارد و این شرایط به ماهیت موعظه برمی‌گردد. پس حتی اگر دو رکن دیگر کامل باشند، نمی‌توان انتظار داشت که حتماً موعظه‌پذیری اتفاق افتد. این از آن جهت مهم است که برای سنجش موفقیت یک موعظه، نمی‌توان پذیرش آن را ملاک قرار داد؛ چه بسا دو رکن نخست کامل باشند؛ اما رکن سوم، شرایط پذیرش را نداشته باشد.

ثانیاً، همه افراد موعظه‌پذیر نمی‌شوند و لذا شناسایی موعظه‌پذیر از موعظه‌ناپذیر، یک مسئله مهم است. بدین منظور باید متخصصان به طراحی ابزارهای لازم برای سنجش افراد موعظه‌پذیر اقدام نمایند. این می‌تواند مشخص سازد که چه کسی آمادگی پذیرش دارد و آیا کاربرست روش موعظه درباره وی کارآمد خواهد بود یا نه.

ثالثاً، برای پذیرش موعظه باید برنامه‌ریزی کرد. اکنون مشخص شد که نظریه پذیرش موعظه چیست؛ از این رو دستگاه‌های فرهنگی جامعه باید برای ایجاد شرایط پذیرش برنامه‌ریزی کنند. خانواده‌ها باید بدانند که چه شرایطی را باید در تربیت لحاظ کنند تا فرزندشان موعظه‌پذیر شود. نهادهای آموزش و پرورش و آموزش عالی باید با ایجاد تغییراتی در دروس و برنامه‌های آموزشی و پرورشی خود، زمینه‌های رشد عوامل موعظه‌پذیری را به وجود آورند. همچنین رسانه‌ها و صداوسیما می‌توانند براساس این چارچوب نظری، به رشد و تقویت موعظه‌پذیری در جامعه اقدام نمایند. مبلغان و روحانیان محترمی که بر منبر وعظه و خطابه می‌نشینند نیز باید بدانند که به جای تحکم برای پذیرش موعظه و توییح مردم برای نپذیرفتن آن، باید سخنرانی‌های خود را به گونه‌ای طراحی کنند که زمینه‌های رشد عوامل و عناصر پذیرش موعظه را فراهم آورند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج‌البلاغه، ۱۴۱۴ ق، للصبحی صالح، قم، هجرت.
۳. الصحیفة السجادیة، ۱۳۷۶، قم، دفتر نشر الهادی.
۴. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، ۱۳۶۷، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ۵ ج، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۵. ابن اشعث، محمد بن محمد، بی تا، الجعفریات، تهران، مکتبه النینوی الحدیثه.
۶. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ ق / ۱۳۶۳، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، قم، جامعه مدرسین.
۷. ابن طاووس، علی بن موسی، ۱۴۰۹، اقبال الأعمال، ط - القدیمة، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
۸. ابن فارس، احمد بن فارس، ۱۴۰۴، معجم مقائیس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴، لسان العرب، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.

۱۰. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ۱۳۶۲، شرح نهج البلاغه، قربان علی محمدی مقدم، ۵ ج، بی‌جا، دفتر نشر کتاب.
۱۱. پسندیده، عباس، بهار ۱۳۸۸، اخلاق پژوهی حدیثی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۱۲. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۴۱۰، غرر الحکم و درر الکلم (مجموعه من کلمات و حکم الإمام علی علیه السلام)، قم، دار کتابت اسلامی.
۱۳. جرجانی، علی بن محمد، ۱۴۱۶، التعریفات، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۱۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۱۰، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، تحقیق احمد بن عبد الغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین.
۱۵. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹، وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت - دمشق، دار القلم - الدار الشامیة.
۱۷. راوندی، سعید بن هبة الله قطب‌الدین، ۱۴۰۷ ق، الدعوات (لراوندی) / سلوة الحزین، قم، انتشارات مدرسه امام مهدی علیه السلام.
۱۸. صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، ۱۳۶۲، النخصال، ۲ ج، قم، جامعه مدرسین.
۱۹. _____، ۱۳۷۶، الأملی، تهران، کتابچی.
۲۰. _____، ۱۳۸۵ / ۱۹۶۶ م، علل الشرائع، قم، کتابفروشی داوری.
۲۱. _____، ۱۴۱۳، من لا یحضره الفقیه، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وایسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۲. طبرسی، حسن بن فضل، ۱۴۱۲ ق / ۱۳۷۰، مکارم الأخلاق، قم، الشریف رضی.
۲۳. طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵، مجمع البحرین، تهران، مرتضوی.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴ ق، الأملی، قم، دار الثقافة.
۲۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹، کتاب العین، قم، نشر هجرت.
۲۶. فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم، مؤسسه دار الهجرة.
۲۷. کراجکی، محمد بن علی، ۱۴۱۰، کنز الفوائد، مصحح عبدالله نعمة، قم، دار الذخائر.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، ۱۴۰۷، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیة.

۲۹. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۳۰. محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۷۶، *خردگرایی در قرآن و حدیث*، ترجمه مهدی مهریزی، قم، دارالحدیث.
۳۱. _____، ۱۴۲۷ ق / ۱۳۸۵، *دانش‌نامه میزان الحکمة*، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث.
۳۲. مصطفوی، حسن، ۱۳۸۵، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران، مکتبه الاسلامیه.
۳۳. مغنیه، محمدجواد، ۱۳۵۸، *فی ظلال نهج البلاغة*، ۴ج، بیروت، دار العلم للملایین.
۳۴. مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ الف، *الإختصاص*، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید.
۳۵. _____، ۱۴۱۳ ق، *الأمالی*، تصحیح حسین استادولی و علی اکبر غفاری، کنگره شیخ مفید.
۳۶. (منسوب به) جعفر بن محمد، امام ششم علیه السلام، ۱۴۰۰، *مصباح الشریعة*، بیروت، اعلمی.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۵، *پیام امام*، شرح تازہ و جامعی بر نهج البلاغه، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۸. نواب لاهیجانی، میرزا محمدباقر، بی تا، *شرح نهج البلاغة*، تهران، اخوان کتابچی.
۳۹. نوری، حسین بن محمدتقی، ۱۴۰۸ ق، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه آل‌البت علیهم السلام.
۴۰. هاشمی خوئی، میرزا حبیب‌الله، ۱۳۵۸، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، مصحح سید ابراهیم میانجی، تهران، المکتبه الاسلامیه.
۴۱. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، ۱۴۱۰، *تنبيه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام*، قم، مکتبه فقیه.